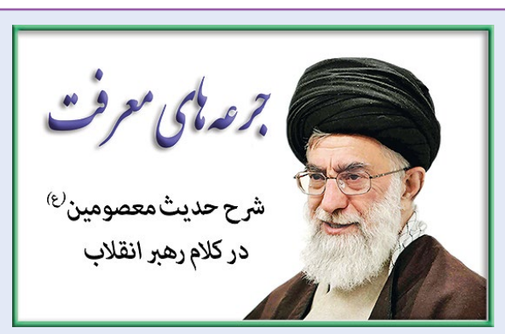

محبوب‌ترین کارها نزد خدای متعال

عن امیرالمومنین(ع) عن رسول‌الله(ص) انه قال: ما من شیء احب الی الله تعالی من الایمان به و العمل الصالح و ترک ما امر به ان یترکه.[1]

«امیرالمومنین(ع) از قول پیامبراکرم(ص) نقل می‌کنند که فرمود: هیچ چیزی پیش خدای متعال محبوب‌تر نیست از ایمان به خدا، انجام کار نیک (واجبات) و ترک گناه.»

***

-ما من شیء احب الی الله تعالی من الایمان به؛

[این روایت را امیرالمونین(ع) از قول پیامبر(ص) نقل می‌کند.] بعضی دنبال برخی از اعمال مستحبه و ذکر و ورد و مانند اینها هستند که البته خیلی هم خوب است که انسان متذکر بشود به اذکار و به‌خصوص از افرادی که صاحب مقامات معنوی باشند چیزی را تعلیم بگیرد اینها خیلی خوب است منتها اینها اســـاس کار نیست؛ اساس کار این سه چیزی است که اینجا بیان فرموده‌اند که اگراین پایه کار درست شد، بعد حالا انسان اضافه کند اذکار را، نوافل را، مستحبات را و مانند اینها را، خیلی خوب است اما اساس کار این است: یکی ایمان به خدا، که فرمود هیچ چیزی محبوب‌تر نیست پیش خدای متعال از ایمان به او؛ اول، ایمان؛ ایمان را قرص و محکم کند؛ باور به خدا - مبدأ - به معاد و به نبوت؛ اینها را در دل خودش راسخ کند که این رسوخ، هم از طریق تحکیم مبانی عقیدتی - اســـتدلال و مانند اینها - می‌شود، هم از خود عمل صالح این [کار] می‌آید، از توجه به خدا و یاد خدا بودن و مانند اینها؛ این یک.

- و العمل الصالح؛

بعد، کار نیک؛ که اظهر مصادیق کار نیک هم عمل به واجبات اســـت که انسان واجبات را - از عبادات و غیرعبادات - انجام بدهد.

- و ترک ما امر به ان یترکه؛

بعد، ترک گناه؛ ترک گناه مهم‌ترین کار است. اینکه آدم خدای نکرده مکرر مرتکب گناهان و کبائر و صغائر و همه‌جور [گناهی] بشود و این رشته فاسد را در زندگی خودش و در دل و جان خودش همین‌طور مستمرا ادامه بدهد. از آن طرف هم دائم از خدای متعال [معذرت بخواهد، فایده‌ای ندارد]. گفت:

سبحه برکف، توبه بر لب، دل پُر از شوق گناه
معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما[2]

این فایده ندارد که انسان با دل پُر از شوق گناه و فکر گناه و انگیزه گناه و خدای نکرده با صدور گناهان، ذکر هم بگوید؛ این ذکر خیلی اثری نمی‌کند. مثل این است که انسان یک زهری را، یک سمّی را داخل بدن خودش بکند، از آن طرف هم غذای مقوی بخورد؛ این غذای مقوی فایده‌ای ندارد؛ آن سم، کار خودش را می‌کند.

* شـــرح حدیث در ابتدای درس خـــارج، ۱۳۹۸/۳/۲۴ به نقل از کتاب نسیم سحر.

۱- نوادر راوندی، ص۱۸۰
۲- منسوب به صائب و محمدجان قدسی

با خورشید انقلاب
(خاطراتی از رهبر معظم انقلاب)

اجاره خانه برای سکونت فرزند آقا

چند روز پس از خواستگاری خانواده بزرگوار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از دختر بنده، خدمت رهبر انقلاب رسیدم. ایشان فرمودند: آقای دکتر! اگر خدا بخواهد با هم خویشاوند می‌شویم. عرض کردم: چطور؟ فرمودند: آقا مجتبی و دختر خانم شما ظاهرا یکدیگر را پسندیده‌اند و در گفتگو به نتیجه رسیده‌اند. حالا نظر شما چیست؟

عرض کردم: آقا اختیار ما هم دست شماست!

آقا فرمودند: شما و همسرتان استاد دانشگاه هستید و زندگی شما با زندگی ما متفاوت است. تمام زندگی ما غیر از کتابهایم، یک وانت لوازم کهنه است. خانه ما هم دو اطاق اندرونی دارد و یک اطاق بیرونی که مسئولان می‌آیند و با من دیدار می‌کنند. من پولی برای خرید خانه ندارم. خانه‌ای اجاره کرده‌ایم که قرار است در یک طبقه آن آقا مصطفی و در طبقه دیگر آقا مجتبی زندگی کنند. ما زندگی معمولی داریم و شـــما زندگی خوبی دارید، مثل ما زندگی نکرده‌اید. آیا دختر شما حاضر است با این وجود زندگی کند؟!

زیبایی و دقت سخن رهبر معظم انقلاب برای من بسیار جالب بود. موضوع را به دخترم گفتم و او با روی باز استقبال کرد.

*آقای غلامعلی حداد عادل (نماینده وقت مردم تهران در مجلس شورای اسلامی)، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، ۱۳۹۰/۷/۲۴.

استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

فرق حد ترخص و مسافت شرعی

س) ۱- فرق حد ترخص و مسافت شرعی چیست؟

۲- اگر در حال گشت‌زنی و بدون قصد طی کردن مسافت شرعی از شهر دور شویم، آیا نماز شکسته است؟

ج) ۱- مســـافت شرعی هشت فرسخ (حدود ۴۱ کیلومتر) است، هرچند به‌صورت رفت و برگشـــت باشد، البته در این صورت باید مسیر رفت حداقل ۵/۲۰ کیلومتر باشـــد، ولی حد ترخص* مکانی اســـت که در آنجا اذان شهر شنیده نمی‌شود.

۲- کسی که از اول سفر، قصد مسافت شرعی (امتدادی یا تلفیقی) ندارد یا مردد در آن اســـت، نمازش تمام است اگرچه به مسافت شرعی رفته باشد ولی اگر برگشت به مقدار هشت فرسخ باشد، نمازش در برگشت قصر است.

* طبـــق تحقیقات انجام گرفته حد ترخص از آخر شـــهر حدود ۱۳۵۰ متر می‌باشد.

حکایت اهل راز

اثر کمک به نابینا

یکی از شـــاگردان شیخ رجبعلی خیاط نقل می‌کند: یک روز با تاکسی می‌رفتم، نابینایی را دیدم که در انتظار کمک کسی، کنار خیابان ایستاده است، بلافاصله ایستادم و به او گفتم: کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: می‌خواهم بروم آن طرف خیابان. گفتم: بعد از آن کجا می‌روی؟ گفت: دیگر مزاحم نمی‌شوم؛ با اصرار من، مقصدش را گفت، ســـوارش کردم و او را به مقصد رساندم. فردا صبح خدمت شیخ رسیدم، بدون مقدمه گفت آن کوری که سوارش کردی و به منزل رساندی جریانش چه بود؟! داستان را گفتم، گفتند: از دیروز که این عمل را انجام دادی، خداوند متعال نوری بر تو تابانده است که در برزخ می‌درخشد.

*حجت‌الاســـلام و المسلمین مســـعود عالی، سرنوشت انسان، انتشارات عطش، ص ۱۷۱، ۱۳۹۲.

بیماری‌های جسمی‌بیماری‌هایی است که گاه موجب مرگ انسان می‌شود؛ زیرا خدا از طریق بیماری انســـان را از دنیا به آخرت منتقل می‌کند تا در برزخ زندگی برزخی خود را آغاز کند. البته بسیاری از بیماری‌ها درمان پذیر است و موجب مرگ نمی‌شود، حتی اگر از نظر ساختاری جزو بیماری‌های بی‌درمان یا سخت درمان باشد؛ زیرا بســـیاری از بیماری‌هایی که انسان با آن مواجه می‌شود در قالب بیماری‌های ابتلایی است که خدا به‌عنوان آزمون فرد را بدان گرفتار می‌کند؛ برخی بیماری‌ها نیز برای مجازات و کیفر است تا شخص در هنگام گرفتاری به آن، توبه و استغفار کند و به اصلاح امور بپردازد و از خطا و گناه دست بردارد و مسیر درست و راستین را انتخاب کند. در نوشتار حاضر نویسنده این موضوع را از نگاه قرآن بررسی کرده و به درمان بیماری‌های جسمی با استفاده از اسباب ظاهری و باطنی توجه داده است.

محمدعلی طباطبایی

درمان بیماری‌های جسمی از نظر قرآن

کم اهمیتی بیماری‌های جسمی نسبت به بیماری‌های روحی و روانی به آن دلیل است که بیماری‌های اخیر پیامدهای بسیار خطرناکی دارد، به طوری که نه تنها دنیا بلکه آخرت بیماران را به مخاطره می‌اندازد؛ از این رو بخـــش اعظم آموزه‌های قرآن و اصـــولا خود قرآن برای درمان و شـــفای همین بیماری‌های روانی و روحی نازل شده است.

بیماری‌های کیفری و بیماری‌های ابتلایی

از نظر قرآن، انسان‌ها عموما به دو دسته اساسی بیماری‌ها مبتلا می‌شوند که بخشی از آن به «روان و نفـــس» ارتباط دارد که از جملـــه آنها می‌توان بـــه بیماری کفر و شـــرک و نفاق در امر اعتقادی، بیماری‌های نفسانی شهوت و غضب و بیماری‌های جنون و مانند آنها اشاره کرد. بخشی دیگر از بیمارها در ارتباط با جسم است. این دسته از بیماری‌ها هر چند در مقایسه بیماری‌های روانی از اهمیت زیادی برخوردار نیستند، ولی بخشی از زندگی انسان‌ها را به خود درگیر می‌کنـــد. کم اهمیتی بیماری‌های جسمی نســـبت به بیماری‌های روحی و روانی به آن دلیل اســـت که بیماری‌هـــای اخیر پیامدهای بســـیار خطرناکی دارد، به طوری که نه تنها دنیا بلکه آخرت بیماران را به مخاطره می‌اندازد؛ از این رو بخش اعظم آموزه‌های قرآن و اصولا خود قرآن برای درمان و شـــفای همین بیماری‌های روانی و روحی نازل شده است.(اسراء، آیه ۸۲)

با این همه قرآن به بیماری‌های جســـمی نیز توجه داده است و معتقد است که خاستگاه اصلی این بیماریهای جســـمی‌چیزی جز زیاده روی در مصرف غذا یا مصرف غذاهای خبیث و ناپاک است. به این معنا که بسادگی می‌توان بیماری‌های جسمی را درمان کرد، به شرط آنکه به مسائل اساسی میزان مصرف صحیح و طیب توجه شود. بر همین اساس، خدا در قرآن بر پیشگیری پیش از درمان توجه دارد و بر آن است که اگر به بهداشت در تغذیه و الگوی مصرف توجه شـــود، یا شـــخص به بیماری مبتلا نمی‌شود، یا اگر شود بسادگی قابل درمان است؛ مگر آنکـــه آن بیماری بدنی به‌عنوان «ابتلاء» یا «کیفر و مجازات» باشـــد که در این صورت درمان قطعی تنها با اســـتغفار و توبه بود؛ زیرا در صورت آزمون، خدا این توفیق را می‌دهـــد تا از بیماری به امداد الهی خارج شود یا کیفر و مجازات را از او بردارد.

باید توجه داشـــت که از نظر آموزه‌های قرآن، اسباب هســـتی محدود به اسباب ظاهری نیست، بلکه فراتر از اســـباب ظاهری، این اسباب معنوی است که تأثیرات شگرف‌تری بر تن و روان آدمی‌به جا می‌گذارد. شاید برخی از پزشکان در دهه‌های اخیر به این نتیجه رســـیده‌اند که درمان با روحیه بالا و امید در بیمار،عامل بهبودی در بســـیاری از بیمارهای حتی سخت درمان یا بی‌درمان است.

از نظر قرآن برخی از بیماری‌ها برای مجازات و کیفر است؛ چنانکه گرفتاری سامری به بیماری دوری از اجتماع و عدم توان تماس و لمس، به سبب بلا و کیفری بود که به‌خاطر ایجاد گوساله پرستی در قوم یهود دچار آن شـــده بود. خدا می‌فرماید: قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاةِ أَنْ تَقُولَ لاَ مِسَاسَ؛ گفت: از میان اجتماع بیرون شـــو! زیرا برای تو در زندگی دنیوی این است که همواره بگویی: مرا مس مکنید!(طه، آیه ۹۷) به‌نظر می‌رســـد که مقصود از «لامســـاس» گرفتار شدن ســـامری به بیماری مُســـری باشد که تا زنده بود کسی نمی‌توانست با او تماس بگیرد. (الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۶۰)

البته برخی از پیامبران به سبب ترک اولی نیز گرفتار بیماری پوســـتی و بدنی شدند که از جمله آنها حضرت یونس(ع) اســـت؛ زیرا ایشـــان مدتی چهل شـــبانه‌روز در شکم ماهی بود که در تاریکی سه‌گانه قرار داشت و از هیچ‌گونه نوری بهره نمی‌برد. این‌گونه اســـت که در شکم ماهی بیمار می‌شود و ناچار خود را با بوته کدو درمان می‌کند تا بیماری پوستی او شفا یابد.(صافات، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۶)

خدا در قرآن بیـــان می‌کند که برخی از افراد در زندگی دنیوی به آزمون و ابتلا «شرور» گرفتار می‌شـــوند؛ زیرا اصل ابتلا که از سنت‌های اساسی حاکم بر هســـتی است(عنکبوت، آیات ۲ و ۳)، بر محور آزمون با «شرور» می‌گردد و کمتر کسی با «خیر» آزموده می‌شود؛ البته این بدان معنا نیست که کســـی با «خیر» آزموده نشود و گرفتار ابتلای خیر نشـــود؛ زیرا خدا می‌فرماید: و قطعا شـــما را به چیزی از قبیل‌ترس و گرســـنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می آزماییم و مژده ده شکیبایان را؛همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم؛ بر ایشان دعاها و درودها و رحمتی از پروردگارشان باد و راه‌یافتگان هم خود ایشانند. (بقره، آیات ۱۵۵ و۱۵۷)

در این آیات بیان شـــده کـــه اصل ابتلائات و آزمون‌های الهی بر مدار شـــرور اســـت. همچنین راهکار درمان آن،صبر یعنی پذیرش تلخی بلا در عین امیدواری به خدا اســـت تا از دعاها و رحمت الهی بهره‌مند شود.

در جایی دیگر نیز می‌فرماید: هر نفسی چشنده مرگ اســـت و شـــما را از راه آزمایش با بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شوید. (انبیاء، آیه ۳۵)

خدا در این آیه نیز بیان می‌کند که بیشترین آزمون‌ها و فتنه‌ها از طریق شـــرور انجام می‌شود، هر چند که گاه نیز به خیرات نیز اشخاص آزموده می‌شوند. البته ممکن است این بیماری‌ها موجب مرگ شود؛ ولی باید دانست که مرگ پایان زندگی نیست، بلکه انتقال از یک زندگی به زندگی دیگر است که نتیجه آن بستگی به عملکرد خود انسان در دنیا دارد. بنابراین، بیماری‌ها گاه به‌عنوان ابزار انتقال انسان از دنیا به آخرت به کار گرفته می‌شود و این‌گونه نیســـت که هر کسی بیمار شود نجات یابد، بلکه ممکن اســـت بیمـــاری عامل انتقال به جهانی دیگر باشد.

همچنین باید توجه داشـــت کـــه بیماری به معنای کیفر الهی و برای پاکسازی شخص از گناه یا خطا نیست؛ بلکه گاه برای سنجش وابتلا است تا معلوم شـــود چه اندازه نسبت به حکمت و علم الهی ایمان دارد و مشیت و اراده الهی را می‌پذیرد و با آن مخالفت نمی‌کند.

امیرمومنان (ع) در این باره ســـخنان بسیاری دارد، که از جمله یکی از آنها این است. زمانی که امام علی(ع) بیمار شده بود، جمعی از اصحابش به عیادتش آمدند. آنان عرض کردند: کیف نجدک یا امیرالمومنین؟ قال: بالشرّ؛ قالوا: ما هذا کلام مثلک؟! قال: ان الله تعالی یقول: و نبلوکم بالشرّ و الخیر فتنةً. فالخیر: الصحه و الشّرّ: المرض و الفقر. حالتان چطور است ای امیرمومنان؟ فرمود: شرّ است. گفتند: این سخن شایسته مثل شما نیست. امام فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: و شما را با شر و خیر می‌آزماییم. خیر صحت، و شرّ مرض و فقر است.(تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۴۰۵)

بنابراین، بیماری‌ها همیشـــه به معنای کیفر گناهان یا خطاها نیســـت، بلکه آزمون و ابتلائاتی اســـت که در کـــوره آتش آن انســـان به کمالاتی می‌رســـد؛ زیـــرا به جز قـــرار گرفتن در شـــرایط ســـخت ممکن نیست که انسان همه ظرفیت‌ها و استعدادهای خود را به‌کار گیرد و معلوم نیست که چه کسی تا چه اندازه استعداد دارد یا تا چه اندازه برای دســـتیابی به کمالات تلاش می‌کند و صبر و اســـتقامت می‌ورزد و در مشکلات و مصیبت‌ها و بیماری‌ها عقب‌نشینی نمی‌کند؛ چنانکه خدا درباره فلسفه ابتلائات از جمله در میدان جهاد می‌فرماید:و البته شـــما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارش‌های مربوط به شما را رسیدگی کنیم.(محمد، آیه ۳۱)

از آنجا که سنت الهی بر آزمون‌ها و ابتلائاتی به نام شـــرور و بیماری و فقر و مرض است، بنابراین، حتـــی پیامبران و اولیای الهـــی نیز گرفتار چنین ابتلائات می‌شـــوند که از جمله معروف‌ترین آنها حضرت ایوب(ع) و حضرت یعقوب(ع) است که یکی گرفتار انواع بیماری‌ها و دیگری گرفتار کورچشمی شد. خدا درباره ایوب می‌فرماید: و ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان (انبیاء، آیه ۸۳)؛ زیرا «ضرّ» به معنای بیماری و مرض نیز آمده است.(مجمع البیان، ج ۷ ـ ۸، ص ۹۴)

همچنین حضرت ابراهیم(ع) و حضرت زکریا(ع) گرفتار آزمون نازایی و بیماری آن بوده‌اند.

اسباب ظاهری و باطنی در درمان بیماری‌های جسمی

خدا در آیات قرآن بـــرای درمان بیماری‌های جسمی دو راهکار اساســـی بیان داشته است که شـــامل درمان از طریق اســـباب ظاهری و اسباب باطنی است. بنابراین، در درمان بیماری‌های جسمی بیمار و پزشک نباید تنها به اسباب ظاهری و درمان شـــیمیایی یا گیاهی یا جراحی بسنده کنند، بلکه لازم اســـت از ابزارها و اسباب باطنی و معنوی نیز بهره گیرند تا نتیجه دلخواه به دســـت آید؛ به‌ویژه آنکه از نظـــر آموزه‌های قرآن، درمان بیماری‌های جســـمی زمانی با اسباب ظاهری شدنی است که اسباب معنوی آن را تایید کند.

به عنـــوان نمونه خدا دربـــاره درمان بیماری جســـمی حضرت ایـــوب(ع) از او می‌خواهد تا از اسباب ظاهری سود برد؛ چنانکه می‌فرماید: و بنده ما ایوب را به یـــاد آور آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد؛ به او گفتیم: با پای خود به زمین بکوب! اینک این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی. (ص، آیات ۴۱ و ۴۲)

خدا در آیات قرآن برای درمان بیماری‌های جســـمی دو راهکار اساســـی بیان داشته است که شامل درمان از طریق اســـباب ظاهری و اســـباب باطنی اســـت. بنابراین، در درمان بیماری‌های جسمی بیمار و پزشک نباید تنها به اسباب ظاهری و درمان شـــیمیایی یا گیاهی یا جراحی بسنده کنند، بلکه لازم اســـت از ابزارها و اسباب باطنی و معنوی نیز بهره گیرند تا نتیجه دلخواه به دســـت آید؛ به‌ویژه آنکه از نظـــر آموزه‌های قرآن، درمان بیماری‌های جســـمی زمانی با اسباب ظاهری شدنی است که اسباب معنوی آن را تایید کند.

بیمـــاری به معنای کیفر الهی و برای پاکســـازی شـــخص از گناه یا خطا نیســـت؛ بلکه گاه برای ســـنجش وابتلا اســـت تا معلوم شـــود چه اندازه نســـبت به حکمت و علـــم الهی ایمـــان دارد و مشـــیت و اراده الهـــی را می‌پذیـــرد و با آن مخالفـــت نمی‌کند.

در این آیات افزون بر اسباب ظاهری که شامل حرکت بدنی همراه با ضربات پا است تا بیماری از پا به بالا و با آب چشـــمه و نوشیدن از آب پاک از بدن خارج شـــود، به اسباب باطنی در آیات دیگر اشـــاره می‌کند؛ زیرا خدا بیـــان می‌کند که زمانی اســـباب ظاهری تاثیر گذاشت که خدا اراده کرده بـــود تا دعای حضرت ایوب(ع) را پاســـخ دهد؛ از همین رو پس از بیان دعـــای آن حضرت (انبیاء، آیه ۸۳) می‌فرماید:پس دعای او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم؛ و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان مجددا به وی عطا کردیم تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت‌کنندگان باشد. (انبیاء، آیه ۸۴)

در درمان حضرت یونس(ع) نیز از دو اســـباب ظاهری و باطنی اســـتفاده شده است؛ زیرا همراه بـــا دعـــا و توبه و اســـتغفار ایشـــان در قالب ذکر یونســـیه(انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸) خدا از طریق کدو بیماری ظاهری و پوســـتی ایشـــان را درمان کرد. (صافات، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۶)

همین ترکیب اسباب مادی و ظاهری با اسباب معنوی باطنی درباره نازایی همسر زکریا بیان شده اســـت؛ زیرا خدا در آیات قرآن به این نکته توجه می‌دهد که بارداری همسر زکریا زمانی تحقق یافت که پس از دعا، اصلاح همسرش از مشکلی که در بدن داشت انجام شد.(انبیاء، آیه ۸۸ و ۸۹)

درباره حضرت ساره نیز همین معنا مورد تایید قرار گرفته است؛ زیرا بشارت فرزنددار شدن همراه با «ضحک» یعنی حالت حیض است؛ زیرا این واژه در زبان عربی به معنای «خنده» و همچنین به معنای «حیض» شدن آمده است؛ چرا که اصطلاحات زنان بیشتر به‌گونه‌ای در لفافه بیان می‌شود تا کمتر به چشم بیاید. از همین رو همواره در مسائل زنان یا جنســـی یا اموری از این دست از واژگانی استفاده می‌شود که دو پهلو هستند و قابلیت حمل به هر دو معنا را دارد تا ادب در بیان مراعات شود.

خداوند درباره ساره همسر ابراهیم(ع) می‌فرماید که دعای آن حضرت(ع) همراه با اصلاح امر رحم ایشان بود یعنی امکان حیض برای ساره در پیری فراهم می‌شود تا با فراهم آمدن اسباب، بچه‌دار شود: و زن او ایستاده بود خندید و حیض شد. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم. همسر ابراهیم گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آنکه من پیرزنم، و این شوهرم پیرمرد است. واقعا این چیز بسیار عجیبی است.(هود، آیات ۷۱ و ۷۲؛ تفسیر المیزان ذیل آیه)

البته گاه خدا بدون اســـباب ظاهری به‌عنوان معجزه خـــاص حتی بدون پـــدری ، زنی را مادر می‌کند، همان طوری که آدم را بدون پدری آفرید و حضرت عیســـی(ع) را تنها با مادر به‌وجود آورد. (انبیاء، آیه ۹۱)

در داســـتان‌ها و روایات اســـلامی به این نکته توجه داده شـــده اســـت که درمان هـــر بیماری می‌بایست در قالب اسباب ظاهری و باطنی باشد؛ البته به این معنا که شـــفا را خدا در اســـباب قرار داده اســـت. بنابراین نمی‌بایســـت شرک ورزید و گمان کرد که اسباب مادی از قبیل پزشک و دارو موجب درمان است، بلکه این اراده و مشیت الهی است که درمان را در اسباب ظاهری برای شخص قرار می‌دهد.

در روایت است: حضرت موسی‌بن عمران مریض شـــد. بنی‌اسرائیل به عیادتش آمدند، بیماری او را تشخیص داده و گفتند: اگر به وسیله فلان گیاه خود را معالجه کنی، بهبودی خواهی یافت. موسی(ع) گفت: دارو استعمال نخواهم کرد تا خداوند بدون دوا مرا شفا عنایت کند. مدتی مریضی او ادامه یافت تا اینکه به او وحی شد که به عزت و جلالم سوگند شفایت نمی‌دهم، مگر اینکه خود را به وسیله همان دارویی که بنی‌اسرائیل گفتند مداوا کنی. بعد از این موســـی(ع) آنان را خواست و گفت: همان دارو را بیاورید تا استفاده کنم. طولی نکشید که حضرت بهبـــودی یافت. اما از اینکه ابتدا به خداوند چنین گفته بود در دل بیمناک بود. خطاب رسید: موسی خیال داری با توکل خود حکمت و اسرار خلقت من را از بین ببری، بجز من چه کسی در ریشه گیاهان این فواید باارزش را قرار داده است؟(جامع‌السعادات، محمدمهدی نراقی، ج ۳، ص ۲۷۷)

پیامدهای متقدم و متاخر

قرآن بصراحت می‌فرماید با فتح مبین مکه، خدا شرایطی را فراهم آورده است که ذنب متقدم و متاخر پیامبر(ص) آمرزیده شد: لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ.(فتح، آیات ۱ و ۲)

مراد از این «ذنب» همان دنباله‌ها و تبعات و پیامدهای عمل است. خدا با فتح شرایطی را پیش آورد که هر دو دسته متقدم و متاخر از تبعات برداشته شد.

مراد از «متقدم» اعمال یا تبعاتی است که انسان پیش می‌فرستد و مراد از «متأخر» همان اعمال یا تبعاتی اســـت که پس می‌فرستد. چنانکه خدا می‌فرماید: عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ؛ هر نفسی آنچه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته، خواهد دانست. (انفطار، آیه ۵)

مـــراد از «متاخر» را خدا در جایی دیگر این‌گونه بیان می‌کنـــد: نَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ؛ آری ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و با آثارشان می‌نویسم و هر چیزی را در امام روشن برشمرده‌ایم. (یس، آیه ۱۲)

پس«متقدم» خود عمل اســـت که انسان پیش فرســـتاده و «متاخر» همان «آثار» است که پس می‌فرستد؛ یعنی تبعات و پیامدهایی که برای یک عمل است؛ زیرا عمل و آثارش دائمی است و تا ابد به شکل دایره‌ای می‌ماند و به خود شخص برمی‌گردد.

پس خدا با فتح مکه برای پیامبر(ص) شـــرایطی را فراهم آورده اســـت که هیچ‌گونه تبعاتی برای عملش که همان جنگ‌ها و جهادهای پیشین و کشتن مشرکان بود، باقی نماند و پیامبر(ص) بتواند مردم مکه را با تألیف قلوب به سوی اسلام بکشاند. این همان فتح روشن است که گشایش همه درهای تبلیغ رسالت را فراهم می‌آورد.

* حسن محمدی

چراغ راه

لزوم همگانی بودن تفقه در دین

قال‌الامام‌الباقر(ع): «لواتیت بشـــباب من شباب الشیعه لایتفقه فی‌الدین لاوجعته»

امام باقر(ع) فرمود: اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من آورند که دنبال تفقه در دین نباشد، او را تنبیه خواهم کرد.[1]

۱- محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲۸

حکایت خوبان

رسالت علما در هر زمان

امام‌حسین(ع) دو سال قبل از حماسه عاشورا، در منا خطاب به بزرگان و علمای اسلام فرمود: «شما به خاطر خدا در میان مردم صاحب عزت و احترام هســـتید، با این حال می‌بینید که قوانین خدا را می‌شکنند ولی هیچ ترسی ندارید؟! اگر یکی از پیمان‌های پدرانتان شکســـته شود، هراسان خواهید شد ولی اکنون نمی‌ترسید که سنت رسول... شکسته شده است؟!

نابینایان و ناشـــنوایان و بیماران زمین‌گیر در شـــهرها به حال خود رها شده‌اند و هیچ به حال آنها رحمت نمی‌آورید و به کاری که شایسته شما است برنمی‌خیزید. کاش می‌دانســـتید منزلت عالم بودن که به آن دست یافته‌اید، مصیبت شما را بزرگتر می‌کند.[1]

۱- تحف‌العقول، ص ۱۷۲

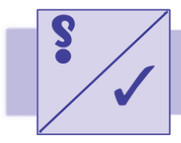

پرسش و پاسخ

راویان مقتل «ابومخنف»

پرسش:

«ابومخنف» که نزدیک‌ترین فرد به حادثه عاشورا بوده است، مقتل خود را از طریق کدام راویان به رشته تحریر درآورده است؟

پاسخ:

غنای نقل‌های معتبر در حادثه کربلا

در میان وقایع تاریخی کمتر واقعه‌ای است که از نظر نقل‌های معتبر به اندازه حادثه کربلا غنی باشد، هیچ قضیه‌ای در تاریخ‌های دوردست سیزده یا چهارده قرن پیش، به اندازه حادثه کربلا تاریخ معتبر ندارد. معتبرترین مورخین اسلامی از همان قرن اول و دوم قضایا را با سندهای معتبر نقل کرده‌اند و این نقل‌ها با یکدیگر انطباق دارد و به هم نزدیک است.

مشوه کردن این تاریخ روشن و افتخارآمیز

قضایای کربلا، قضایای روشنی است، و سراسر این قضایا هم افتخارآمیز است. ولی ما آمده‌ایم چهره این حادثه تابناک تاریخی را تا این مقدار مشوه کرده‌ایم! بزرگ‌ترین خیانت‌ها را ما به امام حسین(ع) کرده‌ایم.

اگر امام‌حســـین(ع) در عالم ظاهر هم بیاید (و این تحریف‌ها را) ببیند به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید: من آن امام حســـینی که شـــما در خیال خودتان رسم کرده‌اید نیستم! آن قاسم ابن الحسنی که شما در خیال خودتان رسم کرده‌اید که آن برادرزاده من نیست!

بنابراین نقل وقایع کربلا و حماسه عاشورا باید بر اساس منابع معتبر و دست اول باشد تا شبهه جعل و تحریف آنها مطرح نشود.

معتبرترین منبع تاریخ وقایع کربلا و حماسه عاشورا مقتل ابومخنف است که نزدیک‌ترین فرد به زمان وقوع این حماسه بوده است.

منابع نقل روایات مقتل «ابومخنف»

«ابومخنف» بخش عمده‌ای از مجموعه ۱۱۰ روایت خویش از واقعه کربلا را به روش و سنت محدثین از طریق راویان متعددی نقل کرده است. از آنجا که این راویان از نظر جایگاه و تعلقات سیاسی، فکری و چگونگی زمان و مکان ارتباط با واقعه کربلا گوناگون و متفاوتند، بنابراین ضمن دسته‌بندی آنان از همین حیث به بررسی محتوا و خصایص و ارزش گزارش‌های هرکدام به نحو اجمال می‌پردازیم:

الف) راویان حاضر در صحنه

این راویان در قالب چهار دسته زیر طبقه‌بندی و تفکیک می‌شوند:

گروه نخست: شامل اعضایی از خاندان امام حسین(ع) که در کربلا حاضر و ناظر بودند. اینان عبارتند از: امام ســـجاد(ع) و فاطمه دختر علی(ع) و خواهر امام حسین(ع) و محمدبن علی‌ابن‌الحسین(ع)، امام باقر(ع) اگرچه در زمان واقعه کربلا حدود چهار ســـال بیشتر نداشت، امام علاوه بر حضور در صحنه کربلا، با شاهدان مختلف هم پیوند و ارتباط مستقیم داشت.

گروه دوم: دو دســـته از یاران و همراهان امام‌حســـین(ع) که هر کدام به دلایلی زنده ماندند، مانند:

۱- بازماندگانی که به امام حسین(ع) وفادار بودند. مانند: عقبه ابن سمعان، همســـر زهیر ابن قین، مرقع ابن ثمامه اسدی که اسیر شد، مولی عبدالرحمن عبدربه، طرماح ابن عدی، عبدالله ابن حازم و عباس جدلی.

۲- ضحاک ابن عبدالله مشـــرقی که تا روز عاشـــورا در کنار امام ماند، اما با مشاهده غلبه دشمن و پی بردن به شهادت قریب‌الوقوع امام حسین(ع) آن حضرت را ترک کرد و از صحنه پیکار خارج شد.

گروه سوم: شاهدان بی‌طرف و ناظر بر وقایع؛ دو تن از افراد قبیله بنی‌سعد به نام‌های عبدالله ابن سلیم و مذری‌ابن مشمعل که همانند زهیرابن قین همزمان با عزیمت امام‌حسین(ع) از مکه به سوی کوفه به سوی این شهر روانه شدند. اما آنان برخلاف زهیر که ســـرانجام به کاروان امام پیوست،نه به امام ملحق شدند و نه به سپاه کوفه.

گروه چهارم: شاهدانی از سپاه ابن سعد:

۱- افرادی از سپاه ابن‌سعد، یعنی کثیر ابن عبدالله شعبی وهانی ابن ثبیت الحضرمی که در کشتن یاران امام‌حسین(ع) دست داشتند.

۲- افرادی که به دلایل مختلف بر کشـــتن امام و یاران آن حضرت حریص نبودند و حتی از آن امتناع داشتند که عبارتند از: حمید ابن‌مسلم، قره ابن قیس تمیمی از خویشـــاوندان قبیله‌ای ابومخنف و مسروق ابن وائل و عفیف ابن زهیر و هانی ابن ثبیت حضرمی و ایوب ابن مشروح و ربیع ابن تیم و یحیی ابن مانی ابن عروه که پس از شهادت پدرش در کوفه، به دلیل هراس از ابن زیاد در شمار سپاهیان ابن سعد درآمد و به کربلا آمده بود.

ابومخنف روایات غالب این راویان را با واســـطه و روایات برخی را بی‌واسطه گزارش کرده است.

ب) راویان دور از صحنه و معاصر واقعه کربلا

ابومخنف روایات این گروه را گاه از طریق یک تا سه واسطه به دست آورده و نقل کرده است.

این دسته از راویان نیز از نظر تعلقات سیاسی و اعتقادی متفاوت و در گروه‌های ذیل قابل دسته‌بندی هستند.

گروه نخست: راویان دوستدار امام‌حسین(ع) و ائمه شیعه مانند: علی ابن حنظله ابن اسعد الشبامی که پدرش حنظله از شهدای کربلا است. قدامه ابن‌سعید، داود ابن علی‌ابن عبدالله ابن عباس، مجالدابن سعید، محمدابن قبس، ابوخالدکاهلی و عمروابن لوذان، پسر حرابن یزید ریاحی و دلهم همسر زهیر ابن قین.

گروه دوم: راویان وابسته یا متمایل به امویان و خویشاوندان آنان از قبیل: قاسم‌ابن عبدالرحمن و